



شاهنامه؛ ستمنامه شاهان و درد دل بیگناهان

■ دکتر طلعت کاویان پور

وسایل تبلیغاتی و آموزشی از کتابهای درسی گرفته تا تلویزیون و رادیو روزنامه های وقت در خدمت این تبهکاری درآمد. تنها يك مؤسسه دولتی به نام «انجمن آثار ملی» بیش از صد جلد کتاب چاپ کرد که عمدتاً آثاری است منحط در جهت تحریف شاهنامه.

در یکی از انتشارات همین انجمن تحت عنوان «یادنامه فردوسی» بروی بهترین کاغذ و چاپ زرین اشعار زیر آمده است:

چو کودک لب از شیر مادر مهشست
محمدرضا شاه گوید نخست
اگر همدم شه بود فرهی
فرخ زاید از فر شاهنشهی

شهنشاه بانوی فرخ نژاد
که شاهنشش تاج بر سر نهاد
به سرتاسر گیتی از غرب و شرق
درخشید فرش به کردار برق^(۱)

نشریات وزارت فرهنگ و هنر وقت در ابتدال از این هم فراتر می رود و کتابهای نفیس بر «بنیاد شاهنامه» منتشر کرده و در آنها هرچه دل تنگ شاه خواسته به فردوسی نسبت داده است.^(۲)

هر چند تبلیغات دروغین درباری در طول ۵۰ سال نتوانست همه مردم را «شاه پرست» و «نژادپرست» کند، ولی بی شک به اعتبار فردوسی لطمه زده است، تا جایی که این فرمایشات دروغین، برخی از روشنفکران زمان را نیز تحت تأثیر قرار داده بود. بی جهت نیست که شاهرخ مسکوب نویسنده کتاب مقدمه ای بر رستم و اسفندیار در سرآغاز کتابش این چنین نوشته است که «در تاریخ سقله پرور ما پیدای که بر فردوسی رفته است مانند ندارد» یأس مسکوب در این مورد خاص و در شرایط سانسور و اختناق قابل تحمل و درخور فهم است.^(۳)

در این گفتار سخن درباره تحریف شاهنامه نیست که بحث و بررسی این مبحث خود فرصت و مقاله ای دیگر را می طلبد. ولی ذکر این واقعیت خالی از لطف نیست که کارگردانان تبلیغاتی دربار، از زبان و

نوشتن پیرامون شاهنامه چندان آسان نیست و امروز خاموش ماندن نیز گناه است. «جماعت دلقکان»، شاهنامه، این درخشان ترین گوهر فرهنگ غنی مردم ما را تبهکارانه به بازی گرفته بودند و با مسخ سیمای این اثر ماندگار فرون و اعصار کوشیدند تا واقعیت ننگین نظام استبدادی را از قول «ابرمردتوس» به حساب «جلوه هایی از خرد و اندیشه و روح ایرانی» بگذارند. از سوی دیگر تیغ سانسور و اختناق همچون شمشیر «دموکلس» بر بالای سر نویسندگان متعهد قرار داشت تا «سربل» بر این خیانت و عوامفریبی لب فرو بندند. فردوسی اندیشمند بزرگی است که معاصرانش به حق او را «حکیم» نامیدند.

او با خود کامان و جباران دشمنی می ورزید و یک عمر خارج از دربارها زیست و در برابر شاهان سر فرود نیاورد. فردوسی آزاده اندیشی بود که حتی روحانی نمایان سیه دل عصر غزنوی، جسد او را در گورستان نهدیر فتند. او بزرگ مردی است که بهترین سالهای عمر خویش را برای تدوین شاهنامه صرف کرد تا پیامی از تاریخ غمبار و خونبار و تجربه تلخ نسلهای پیشین را به هم میهنانش برساند. باید این پیام را شنید و شاهنامه را باز یافت. به نسلهای جوان، فردوسی و شاهنامه اش را باید به درستی شناساند.

پس از گذشت سالیانی دراز، گرد پیری و خستگی و عقب ماندگی قرون را باید زدود تا از سکوی آگاهی و هویشاری به گذشته بنگریم و به تاریخ مرز و بوم خویش با دیدگاهی علمی توجه کنیم. و امروز زمان آن است که مردانی چون فردوسی و آثار درخشانی چون شاهنامه، تولدی دیگر یابند. اینک، زمان آن تولد فراسیده است.

ضرورت بازسازی و بازشناسی شاهنامه ایجاب می کند که صاحبان قلم و دوستان اران حق و حقیقت، پرده از چهره های کاذب دلقکان درباری بردارند، آنانکه عمری شاهنامه و فردوسی در زبان دانی خویش قرار داده بودند و سالهای سال به تحریف و قبحخانه شاهنامه مشغول بودند. صدها جلد کتاب و رساله و مقاله و انواع نوشته ها به قصد تحریف شاهنامه چاپ و منتشر شد، تمامی



■ فردوسی بهترین سالهای عمر خویش را
برای تدوین شاهنامه صرف کرد
تاپیامی از تاریخ
غمبار و خونبار و تجربه تلخ
نسلهای پیشین را به هم میهنانش
برساند. باید این پیام را شنید
و شاهنامه را باز یافت.

■ استوارترین رکن

بینش سیاسی- فلسفی فردوسی

«داد» است. زیرا او معتقد

است که آرزوهای بشری

صرفاً بر پایه و اساس «داد» می تواند

تحقق پذیرد.

چهره های منفی شاهنامه، از طریق جدا کردن ابیات از متن و گسستن رابطه و پیوند اندیشه معین با محیط، چنان عقایدی را به فردوسی نسبت می دهند که در واقع خیانت و جنایت را با هم درحق فردوسی و مردم ایران روا داشته اند.

نخستین کسی که با صلاحیت ادبی خویش، به این تحریفهای فاحش توجه و اعتراض کرده است، استاد سخن شادروان ملک الشعرای بهار بود و چنین نوشت: «این اواخر بازهم تصرفاتی در اشعار فردوسی شده و می شود، از قضا در نسخه شماره سوم و چهارم مجله آینده در صفحه ۱۸۲ شش بیت از شاهنامه دیدم که هر کدام را از يك جای شاهنامه برداشته اند و تصحیفی در آنها شده، يك مصراع زیادی به آن افزوده و يك مصراع کاسته اند و در جراید و مدارس آنها را می خوانند و یاد می دهند:

هنر نژاد ایرانیان است و بس
ندارند شیرزبان را به کس
همه یکدلانند یزدان شناس
به گیتی ندارند در دل هراس
چو ایران نباشد تن من مباد
بدین بوم و برزنده يك تن مباد
همه سرسبز تن به کشتن دهم
از آن به که کشور به دشمن دهم
اگر کشت خواهی همی روزگار
چو نیکوتر از مرگ در کارزار
اولاً این اشعار هریک از يك جای شاهنامه است، ثانیاً بعضی از آنها قطعه است، ثالثاً برخی را مسخ کرده اند و رابعاً شعر آخر جزء قطعه ای از اشعار دقیقی است که به نام فردوسی نقل شده و در ردیف اشعار بالا نبوده است.^(۴)

شگفتا که در تجلیل از فردوسی پشته ای کاغذ علیه فردوسی سیاه شده است. حتی برخی از استادان ادب فارسی نیز با آثار علمی و فعالیت های هنری خویش مطالبی بی اساس و القاناتی دروغین درباره حماسه می آوردند.

«همه صفات خوب ملی یعنی شاه پرستی، ایران دوستی، اطاعت، مردانگی، شجاعت در پهلوانان ایران یافت می شود».^(۵)
یا

«شاه را بی نهایت دوست دارند و سرپیچی از فرمان او را گناه می دانند و چنین می پندارند که برای حفظ تخت سلطنت، جان و مال و آرام و قرار و زن و فرزند را ارجی نیست».^(۶)

تمام این مطالب، با مندرجات شاهنامه نه سازگار است و نه قابل تطبیق. اتفاقاً فردوسی سرپیچی از فرمانهای شاهان را گناه نمی داند. برعکس حماسه شاهنامه، حماسه همین سرپیچی ها و قیامهای این پهلوانان است علیه شاهان ستمگر. اگر انسان کمترین اعتبار را برای خود قایل باشد و دست کم يك بار شاهنامه را خوانده باشد، نمی تواند چنین ستمی را بر فردوسی روا دارد.

اطاعت محض و کورکورانه از شاهان با نص اوستا و با همه آموزش زرتشت نیز کاملاً مغایر است. اوستا از سوی مردم زبان به دعا می گشاید که:
«ای سپندارمذ مباد که شهریاران بد بر ما پادشاهی





■ شگفتا که در تجلیل از فردوسی، پشته ای کاغذ علیه فردوسی

سیاه شده است، حتی برخی از استادان ادب فارسی

نیز با آثار علمی و فعالیت های هنری خویش، مطالبی بی اساس

و القائاتی دروغین درباره حماسه می آورند.

کنند. ای سپندارمذ چنان کن که برای مردم، خانه و زندگی و برای چهار پایان چمن و چراگاه فراهم آید»^(۷)

اطاعت از شاهان ستمگر در اوستا گناه محسوب شده و کسانی را که به فرمان «شاهان بد» گردن نهند به عذاب دوزخ تهدید می کند و می گوید:

«آن کسان که به فرمان شاهان بد گردن نهند، بدمنش و بدگفتار و بدکردارند.

«روان های آن پیروان دروغ با خویش های پلید پذیره شوند. آنان آشکارا به دوزخ در آیند»^(۸)

در میان شیعیان نیز اطاعت از شاهان و حکام ستمکار توصیه نشده است.

برای شناختن فردوسی و شاهنامه و شنیدن پیامش، باید به گوهر درونی و منطقی شاهنامه دست یابیم.

شاهنامه ترجمان حال صدها انسان است که در ماجراهای گوناگون، کارهایی کرده اند. وقتی حوادث را جمع بندی کنیم و سرنوشت شاهان را در مجموع

بنگریم، وقتی از شکست ها و پیروزی ها آمار بگیریم و مجموعه اثر را در پیوند با اندیشه و روزگار مصنف

نگاه کنیم، آن وقت می توانیم از سطح شاهنامه بگذریم و به درون آن نظر کنیم. با چنین منطقی دنیای واقعی

شاهنامه در برابرمان گشوده می گردد.

فردوسی شاعر بزرگ حماسی ایران، پیش از سرودن شاهنامه، به دلایلی مجبور می شود که کتابش را

به سلطان محمود اهداء کند. او خطایی زیادی خود را می سراید و در این خطایه شاهنامه اش را «ستمنامه

عزل شاهان و درد دل بیگانهان» می نامد. فردوسی به محمود غزنوی می فهماند که از روزگار جمشید تا زمان

او، شاهان بسیاری آمدند و رفتند، تو هم خواهی رفت. به او اخطار می کند که به قدرت کاذب و ظاهر فریب

خویش غره نشود.

فردوسی در این خطایه همچون پهلوانی یکه سوار در آوردگاه، خود و کتابش را مطرح می سازد. سخن را

«برتر از گوهر» دانسته و در مقابل بزرگی تصنعی شاهان، جاودانگی شاهنامه اش را می گذارد که از «باد

و باران نیاید گزند».

نگه کن که این نامه تا جاودان در فشی بسود برسر بخردان

بماند بسی روزگاران چنین که خوانند هر کس بسراو آفرین

چنین گفت نوشین روان قباد که چون شاه رادل ببیچد ز داد

کند چرخ منشور او را سیاه ستاره نخواند ورا نیز شاه

ستمنامه عزل شاهان بود چو درد دل بیگانهان بود

طراوت و زیبایی و برکت و فراوانی است:

از ابر بهاران ببارید نم ز روی زمین زنگ بسزود غم

جهان گشت پرسبزه ورود آب سرغمگنان اندر آمد بخواب

زمین چون بهشتی شد آراسته ز داد و ز بخشش بر از خواسته

جهان شد پسر از خوبی و ایمنی ز بد بسته شد دست اهریمنی

(جلد چهارم، صفحه ۹، ابیات ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲).

و در جای دیگر بهمین مضمون با بیان دیگری می فرماید:

جهان چون بهشتی شد آراسته ز داد و ز خوبی و از خواسته

..... شد ایران بکردار خرم بهشت همه خاک عنبر شد و زرش خشت

گل بست گویی هوا را سرشک برآسوده از رنج مرد و پزشک

ببارید بر گل به هنگام نم نبُدد کشت و رزی زیاران دژم

جهان گشت پرسبزه و چارهای درودشت گل بود و بام سرای

همه رودها همچو دریا شده به پالیز گلگون ثریا شده

(ج هشتم، صفحه ۱۹۰، از بیت ۲۳۵۸ به بعد) یا:

بزد گردن غم به شمشیر داد نیامد همی ببرد از مرگ یاد

زمین گشت پرسبزه و آب و نم بیاراست گیتی چو باغ ارم

توانگر شد از داد و از ایمنی ز بد بسته شد دست اهریمنی

(جلد دوم، صفحه ۱۲۶، از بیت ۹۱۱ به بعد) فردوسی در توصیف بیداد نیز خشم و نفرت خویش

را با تعبیر عالی و سرشار از احساسات بشری بیان می کند. زمانی که بیداد در جهان گسترده باشد، ببینید

فردوسی چه گویا و صادقانه عملکرد آن را به تصویر می کشد:

«نزاید به هنگام، در دشت گور شود بجهت بازار، دیده کور

نبرد ز پستان نخچیر شیر شود آب در چشمه خویش قیر

شود در جهان چشمه آب خشک نگیرد به ناقه درون بوی مشک

ز کژی گریزان شود راستی پدید آید از هرسوی کاستی»

(ج سوم، صفحه ۵۲، از بیت ۷۸۶ به بعد) و یا:

ز پستانها در شود شیر، خشک نبوید به ناقه درون نیز خشک

ز ناو ربا آشکارا شود دل ترم چون سنگ خارا شود

بدشت اندرون گرگ مردم خورد خردمند بگریزد از بی خرد

بماناد تا جاودان این گهر هنرمند و یادانش و داد گهر

نباشد جهان بر کسی بایدار همه نام نیکو بود یادگار

کجا شد فریدون و ضحاک و جم مهان عرب خسروان عجم

کجا آن بزرگان ساسانیان ز بهرامیان تا به سامانیان

سخن مانند اندر جهان یادگار سخن بهتر از گوهر شاه وار

ستایش نبرد آنکه بی داد بود به گنج و به تخت مهی شاد بود

گسسته شود در جهان کام اوی نخواند به گیتی کسی نام اوی

(شاهنامه، چاپ مسکو، جلد هفتم صفحه ۱۱۴ از بیت ۲۷ به بعد)*

این قطعه بیانگر درخشندگی و بزرگی روح فردوسی است. او دوست زمانی که می خواهد

شاهنامه اش را به شاهی هدیه کند، شاهان ستمگر را با تازیانه سخن می گوید و یادآور می شود که آنچه در

کتابش آمده اگر چه به بزد گرد ختم شده، اما مضمون آن تا سامانیان نیز ادامه می یابد، یعنی شامل زمان محمود

غزنوی نیز می شود.

در روزگار فردوسی وسایل تولید در دست دولت است. و طبعاً سرنوشت جامعه به چگونگی آن دولت

بستگی دارد. دولت «داد» یا «بیداد»، اصول اندیشه فردوسی به کیفیت این سازماندهی می انجامید.

فردوسی به گونه ای زیبا تمامی عقاید و آرمانهای خود را در واژه «داد» خلاصه می کند.

استوارترین رکن بینش سیاسی - فلسفی فردوسی «داد» است. زیرا او معتقد است که ارزشهای بشری

صرفاً بر پایه و اساس «داد» می تواند تحقق یابد. اندیشه داد، در شاهنامه از يك سو خصلت

افسانه ای - اسطوره ای دارد و از سوی دیگر محتوایی فلسفی - منطقی. فردوسی برای نشان دادن این اندیشه

از تفکر متداول مردم و از اندیشه های مذهبی اوستا و نیز از مقوله عدل که یکی از اصول مذهب شیعه است،

کمک می گیرد و آنها را با روح شاعرانه و منطق خردمندانه خویش می آمیزد و در زیباترین قالب بیانی

ارائه می دهد.

بنا بر افسانه های باستانی و بنا بر باورهای میلیونها انسان ستمدیده، داد با طبیعت در پیوند است. اگر داد

باشد برکت و فراوانی نیز هست و اگر داد نباشد، فقر و بدبختی، بیماری و مرگ گریبانگیر مردم خواهد شد.

فردوسی تصاویر دلپذیر خویش را از سرزمینی که در آن، «داد» گسترده باشد به دست می دهد که سرشار از

شود خایه در زیر مرغان تپاه
هر آنکه که بیداد گر گشت شاه

ج هشتم، صفحه ۲۸۲، از بیت ۱۳۸۲ به بعد)
برای فردوسی، داد یک توصیه معمولی یا یک اصل
خلاقیتی نیست، با وجود بیان شاعرانه و تصویر
فسانه‌ای اش، داد در شاهنامه مفهومی است روشن.
داد یعنی نظم خردمندانه حکومت، نظمی که در آن
حکومت به مردم زور نکوید، وبال مردم نباشد، بلکه
اری از دوش مردم برگردد.

گراز پوست درویش باشد خورش
ز چرمش بود بیگسان پرورش
پهلنگی به از شهریاری چنین
که نه شرم دارد نه آیین نه دین

ج هشتم، صفحه ۶۲، ابیات ۱۵۶ و ۱۵۷)
تأکید مداوم فردوسی به شاهان همواره این است
که «ستم نکنید، این همه گنج نسازید سرانجام نیستی
است». تمامی این تأکیدها در جهت دفاع از حق مردم
ه ویژه دهقانان است. چون فردوسی خود پا درد
شناست و آگاهانه به مسایل زمانه خویش می‌اندیشد و
می‌داند ستم و بیدادگری از حکومتگران ظالم و فاسد
مرچشمه می‌گیرد.

یکی از مهمترین ویژگیهای داد که فردوسی به آن
اعتقاد است، این است که در حکومت داد، انسان
خردمند آسوده و بی بیم زندگی کند. بزرگمهر که خود
ین درد بزرگ را چشیده است، در پاسخ کسری
می‌گوید که برای دانشی، دردی برتر از این نیست که
پلهی بر او حکم براند:

پرسید شاه از دل مستمند
نشسته بگرم اندرون با گزند
بدو گفت با دانشی پارسا
که گردد بر او ابلهی پادشاه

ج هشتم، صفحه ۲۰۱، از بیت ۲۵۴۶ به بعد)
در اصول اندیشه فردوسی، حکومت داد با صلح
عدالته هم مستقیماً مربوط است: او در شاهنامه غالب
اوقات داد و آشتی را در کنار هم می‌آورد. راز زیبایی
تصاویر صحنه‌های رزمی شاهنامه هم در این است که
جنگ داد را می‌ستاید و خواننده را به همراه خود وارد
صحنه نبرد می‌سازد. تا آنجا که خواننده در این
صحنه‌ها نمی‌تواند بی تفاوت باقی بماند. یعنی در
مسیر داد و آزادی قرار می‌گیرد. این قدرت بیان و
منطق مستدل و پاکی اندیشه‌های فردوسی است که
چنین احساسی را در ما پدید می‌آورد. تا آنجا که همراه
با فردوسی، از اسارت تنگ نظریهای قومی آزاد
می‌شود. عظمت حماسه‌های شاهنامه، از همین
عظمت اندیشه‌های انسانی فردوسی سرچشمه
می‌گیرد.

آری فردوسی نه تنها شاعر بزرگ حماسه سرای
ایران است و زبان فارسی را به اعتلای خویش
رسانیده است بلکه شخصیتی سیاسی و اجتماعی
است که حماسه‌اش پیوسته درفش وطن دوستی
آزادگی و انساندوستی را در گستره تاریخ همواره
برافراشته نگاهداشته است. بزرگداشت این نایفه
دوران نه تنها تولد دوباره فردوسی است، بلکه احیای
ادبیات کهن این مرز و بوم به شمار می‌رود.

پانویس‌ها

۱- یادنامه فردوسی، انتشارات انجمن آثار ملی،
تهران، ۱۳۴۹

۲- ولیمهدی در ایران باستان، بر «بنیاد شاهنامه»
انتشارات وزارت فرهنگ و هنر تهران، ۱۳۴۸. و نیز
نگاه کنید به فر در شاهنامه، بر بنیاد شاهنامه همان
ناشر، تهران ۱۳۴۹.

- ۳- شاهرخ مسکوب: مقدمه‌ای بر رستم و
اسفندیار، سازمان کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۴۸. ص
یک
- ۴- ملک الشعرای بهار: فردوسی نامه، مرکز نشر
سپهر، تهران ۱۳۴۵ صفحه ۱۶۵
- ۵- ذبیح الله صفا: حماسه سرایی در ایران،
انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم ۱۳۵۲
- ۶- همان مأخذ ص ۲۲۵
- ۷- جلیل دوستخواه: اوستا، نامه مینوی آیین
زرتشت، انتشارات مروارید، تهران ۱۳۴۳، صفحه ۸۵
- ۸- همان مأخذ، صفحه ۹۰
منابع و مأخذ تدوین این مقاله:
۱- فردوسی: شاهنامه، چاپ مسکو،
۲- تولدکه: حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ
علوی، مرکز نشر سپهر، تهران ۱۳۵۱
- ۳- مجتبی مینوی: فردوسی و شعر او، تهران،
۱۳۴۶
- ۴- عبدالحسین زرین کوب: نه شرقی، نه غربی،
انسانی چاپ امیرکبیر تهران، ۱۳۵۳.
- ۵- جلال الدین همایی: فردوسی و ادبیات حماسی
- ۶- فاطمه سیاح: نقد و سیاحت، مجموعه مقالات و
تقریرات، به کوشش محمدگلین، انتشارات توس،
چاپ اول، ۱۳۵۴
- ۷- فردوسی و ادبیات حماسی، مجموعه
سخنرانیهای نخستین جشن طوس (۲۵۳۲) سروش،
تهران، ۲۵۳۵
- ۸- شاهنامه فردوسی، حماسه جهانی، مجموعه
سخنرانیهای دومین جشن طوس (۲۵۳۵)، سروش،
تهران، ۲۵۳۶
- ۹- سعید نفیسی: چند کلمه درباره فردوسی، مجله
پیام نو، شماره ۵ تهران
- * تمام اشعار فردوسی در این مقاله، از «شاهنامه
چاپ مسکو استخراج شده است».

